

شیدان وثیق
شهریور ۱۳۹۵ - اوت ۲۰۱۶
cvassigh@wanadoo.fr
www.chidan-vassigh.com

خاورمیانه، کانون ستیز قدرت‌ها برای سلطه به همراه ملاحظات در باره سیاست جدید حزب دموکرات کردستان ایران

خاورمیانه، کانون ستیز قدرت‌ها برای سلطه

بررسی اوضاع خاورمیانه بدون شناخت از وضعیت عمومی جهان امروز، در تفاوت‌هایش با دوران گذشته، میسر نیست. با فروپاشی ابرقدرت شوروی در دهه هشتاد سده بیستم، با افول هژمونی مطلق و بدون‌منازع قدرت‌های بزرگ جهانی (ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و ژاپن) و با برآمدن قدرت‌های جدید جهانی و منطقه‌ای با اهدافی برتری‌طلبانه، دورانی از تاریخ جهان، به گونه‌ای بازگشت ناپذیر، پایان یافته است.

امروزه، ما دیگر با جهان استعماری و نواستعماری سده ۱۹ تا جنگ جهانی دوم و کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) رو به رو نیستیم. امروزه، ما دیگر با جهان دو ابرقدرتی نیمه‌ی دوم سده بیست و یا با تقسیم دنیا به "سه جهان"، که هر دو در تحلیل نهایی مبتنی بر وجود "مرکزی" به نام امپریالیسم و پیرامونی زیر سلطه‌ی این مرکز به نام "جهان سوم" بود، رو به رو نیستیم.

امروزه، سه قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی سده بیستم یعنی آمریکا، روسیه و اروپای غربی، هژمونی مطلق خود را بر جهان از دست داده یا می‌دهند. این در حالی است که قدرت‌هایی جدید در مناطق مختلف جهان، به صورت دولت - ملت‌ها، در تضاد و رقابت با هم، در تعارض و حتا جنگ با هم، وارد صحنه می‌شوند: از یکسو برای دفاع از موجودیت و منافع اقتصادی خود و از سوی دیگر برای حفظ و گسترش منطقه‌ی نفوذ خود. در این میان، از جمله چین را می‌توان نام برد که در دهه‌های آینده، با تلفیق سیستم سرمایه‌داری و دیکتاتوری تک‌حزبی، می‌رود که به بزرگترین قدرت اقتصادی و چه بسا به بزرگ‌ترین قدرت نظامی و مداخله‌گر جهان تبدیل شود.

در این میان، خاورمیانه‌ی بزرگ امروز، از ایران تا کرانه‌های شرقی دریای مدیترانه و از خلیج عدن تا کرانه‌های جنوبی دریای سیاه، به میدان تقابل دولت - ملت‌ها، به کانون تضادها، تعارض‌ها، درگیری‌ها و جنگ داخلی و خارجی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی برای سلطه بر منطقه تبدیل شده است.

در نیمه‌ی دوم سده گذشته، اگر مسأله‌ی فلسطین اشغالی و جنگ اعراب و اسرائیل بر سر آن، به طور عمده، تنها میدان تضاد و نزاع اصلی در منطقه را تشکیل می‌دادند، امروزه تضادها و درگیری‌ها در این خطه از جهان دامنه‌ای وسیع یافته، نیروهایی به مراتب گسترده‌تری را در بر می‌گیرند.

قدرت‌های موجود در منطقه را ما به چهار دسته اصلی تقسیم می‌کنیم. هر دسته، بنا بر ویژگی‌های مشترک‌شان که نام خواهیم برد، از دسته‌ی دیگر تفکیک و متمایز می‌شود. در درون هر دسته و در بین دسته‌ها، تضادها و رقابت‌ها وجود دارند، حتا ستیز بخشی با بخشی دیگر نیز می‌تواند عمل کند. اتحادها و ائتلاف‌ها در درون هر دسته و در بین دسته‌ها، ناپایدار و موقتی‌اند. بنا بر شرایط و منافع، دست‌خوش تغییر و تحول می‌گردند.

۱- دسته اول را دولت - ملت‌های بزرگ منطقه‌ای تشکیل می‌دهند. اینان دو خصلت اصلی مشترک و ماهوی دارند: دیکتاتوری در داخل و هژمونی‌طلبی در خارج. این دسته، از شرق تا غرب منطقه، قدرت‌هایی چون ایران، عراق، عربستان سعودی، ترکیه، سوریه، اسرائیل و مصر را در برمی‌گیرد.

آن چه که نزد قدرت‌های این دسته مشترک است، خصلت دیکتاتوری و ضد دموکراتیک نظام‌های حاکم بر آنهاست. در این رابطه، دولت اشغالگر اسرائیل، مبتنی بر آپارتاید نسبت به شهروندان فلسطینی و عرب، البته دارای تمایز و ویژگی‌های تاریخی خود است که وارد بحث آن در این جا نمی‌شویم. پاره‌ای از این نظام‌ها، از سنخ نظام‌های تئوکراتیک (دین‌سالارانه) هستند: چون جمهوری اسلامی ایران، رژیم پادشاهی عربستان سعودی. در پاره‌ای دیگر، چون عراق کنونی، دیکتاتوری شیعی برقرار است. در ترکیه، به‌ویژه با کودتای این بار موفق رهبر حزب حاکم محافظه‌کار و اسلامی این کشور علیه کودتای نافرجام ۱۵ اوت گذشته، دیکتاتوری فردی، مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی- سنی - ضد کرد، می‌رود که برقرار شود. در سوریه و مصر اما با استبداد از نوع فردی - نظامی، دیکتاتوری اسد و دیکتاتوری سیدی، رو به رو هستیم که ریشه در تاریخ دیکتاتوری‌های ناسونالیستی عربی در نیمه‌ی دوم سده بیست، بعثیسم و ناصریسم، دارند.

اما آن چه که قدرت‌های دربرگیرنده‌ی این دسته را از هم متمایز می‌سازد، گاه آن‌ها را در برابر هم و یا در ستیز با هم قرار می‌دهد و گاه در اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی- نظامی که همواره ناپایدار و تغییرپذیرند، خصلت هژمونی‌طلبانه منطقه‌ای آنهاست. هر یک از این قدرت‌های منطقه‌ای در پی حفظ بقای خود از طریق گسترش نفوذ و سلطه‌ی خود بر منطقه هستند. از این میان، به‌ویژه امروزه، می‌توان جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل را نام برد.

در ایران، دولت‌های استبدادی، از دیر باز، همواره هژمونی‌طلب بوده‌اند. گستره‌ی این برتری‌خواهی ایرانی امروزه تمام منطقه را در بر می‌گیرد: از خلیج فارس و عراق تا جنوب لبنان. برای این توسعه‌طلبی، کسب سلاح اتمی به قصد سیادت بر منطقه، همواره در برنامه‌ی استراتژیکی ایران قرار داشته است. هدف نهایی دست رسی به سلاح هسته‌ای، با وجود پس‌نشینی حاکمان امروز ایران در برابر مخالفت جامعه‌ی بین‌المللی، با تن‌دادن به برجام، از برنامه‌ی استراتژیکی دولت‌مداران ایران به طور کلی خارج نشده است.

عربستان سعودی نیز، از یمن تا عراق و سوریه، به دنبال اعمال هژمونی خود بر منطقه است. با به روی صحنه آمدن جمهوری اسلامی در پی مذاکرات با غرب، امضای قرار داد هسته‌ای و مشارکت در جنگ علیه داعش، نزاع تاریخی دو قدرت بزرگ نفتی و اسلامی منطقه، ایران و عربستان، برای کسب برتری سیاسی، نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیکی - دینی بر خاورمیانه وارد مرحله‌ای جدید شده است. در این میان، دو دیکتاتوری تئوکراتیک، یکی شیعی و دیگری سنی، دست به "جنگ مذهبی" می‌زنند: یکی در حمایت از گروه‌های شیعی، در عربستان، یمن، عراق، لبنان... و دیگری در حمایت از گروه‌های سنی در ایران، عراق...

دیگر قدرت‌های منطقه‌ای چون ترکیه، اسرائیل، سوریه و مصر، هر یک نیز مقاصد سیادت‌طلبانه خود را آشکارا اعلام می‌کنند. در این بین، ائتلاف‌ها و اتحادها بین این قدرت‌های مختلف سیادت طلب شکل می‌گیرند. بارزترین آن‌ها، ائتلاف سیاسی - نظامی جمهوری اسلامی و رژیم بشار اسد (با پشتیبانی روسیه و چین) و مداخله نظامی ایران در این کشور است.

۲- دسته دوم را دولت-ملت‌های در حال نضج گرفتن و ملیت‌های تحت ستمی که خواهان خودمختاری هستند، تشکیل می‌دهند. در این دسته، دو قدرت اصلی را دولت خودگردان فلسطین و حکومت اقلیم کردستان عراق تشکیل می‌دهند.

فلسطینی‌ها پس از جنگ جهانی دوم با تشکیل دولت اشغالگر اسرائیل در سرزمین‌شان، مبارزه‌ی سیاسی و قهرآمیزی را برای ایجاد دولت - ملت مستقل خود آغاز می‌کنند. اینان اما، به‌ویژه امروزه، متحد نیستند. دو گروه انحصارطلب، اقتدارگرا و آغشته به فساد، الفتح و حماس، همه‌ی قدرت، ثروت و سرزمین خودگردان را بین خود تقسیم کرده‌اند. هر دو نیز متحدین خود را دارند: حماس از پشتیبانی مالی و نظامی ایران، حزب‌الاه لبنان و سوریه برخوردار است و الفتح از پشتیبانی مالی و نظامی عربستان، مصر و قدرت‌های غربی.

در اقلیم کردستان عراق نیز، دو حزب سنتی انحصارطلب و اقتدارگرا، حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی، فرمان‌روایی می‌کنند. اما گروه‌ها و سازمان‌های کرد دیگری نیز پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند که سلطه‌ی مطلق آن دو حزب

تاریخی را بر هم می‌زنند. در کردستان عراق، برنامه‌ی استراتژیکی پیش روی به سوی ایجاد دولتی مستقل، هم‌چون دیگر دولت - ملت‌ها در منطقه، در دستور کار به تقریب همه‌ی بخش‌های این اقلیم قرار دارد. در شرایطی که چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه دارای سرزمین‌های بزرگ کردنشین هستند، در شرایطی که مبارزات نیروهای کردی در این سرزمین‌ها، چون احزاب کردی در ایران و عراق، حزب کارگران کردستان (پ ک ک) در ترکیه و سوریه، برای کسب خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت خود، سابقه‌ای دراز و تاریخی دارند، فرایند احتمالی شکل‌گیری یک دولت مستقل کردی در سال‌های آینده، در مرزهای چهار کشور نامبرده، تضادها و تعارضات در منطقه به‌ویژه میان این قدرت‌ها و مردم کرد ساکن این کشورها را تشدید خواهد کرد.

۲- دسته سوم را قدرت‌های بزرگ جهانی و به طور مشخص آمریکا، روسیه، فرانسه، انگلیس و چین تشکیل می‌دهند. تاریخ خاورمیانه در سده‌ی بیستم را می‌توان به راستی تاریخ مداخلات استعماری و نواستعماری انگلیس، فرانسه، آمریکا و روسیه در منطقه دانست. این مداخلات در اشکالی مختلف، از جمله کودتاهای نظامی چون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران و یا حمایت‌های همه‌جانبه از رژیم‌های دیکتاتوری صورت می‌پذیرند. هدف آن‌ها، به طور عمده، حفظ منافع قدرت‌های جهانی و سلطه بر میدان‌ها و ذخائر سرشار نفتی در منطقه است.

اینان، به رغم این که امروزه دوران قدرقدرتی‌شان به پایان رسیده است، اما همواره در خاورمیانه از دولت‌های دیکتاتوری دینی یا غیر دینی پشتیبانی سیاسی و نظامی می‌کنند. پیمان‌های نظامی می‌بندند: روسیه با سوریه، آمریکا با ترکیه (از طریق سازمان ناتو)، عراق و عربستان. دست به تجاوز و مداخلات مستقیم نظامی می‌زنند: دو جنگ عراق توسط آمریکا و هم پیمانانش، دخالت نظامی روسیه در سوریه که تنها *داعش* را مورد هدف قرار نداده بلکه نیروهای دموکرات ضد اسد را نیز بمباران می‌کند.

با پیدایش بنیادگرایی اسلامی، ابتدا در ایران و سپس امروزه با رشد جهادگرایی در عراق، سوریه و دیگر نقاط جهان چون جنوب آسیا، افغانستان، پاکستان، مغرب، آفریقا و غیره، جهادیسمی که از خاورمیانه تا کشورهای غربی دست به کشتار جمعی می‌زند، شرایطی مساعد برای مداخله‌گری نظامی هر چه بیشتر قدرت‌های بزرگ در منطقه و در نتیجه تشدید هر چه بیشتر تضادها و تقابل‌ها فراهم شده است.

۴- دسته چهارم را جهادیسلم اسلامی تشکیل می‌دهد. در ادامه‌ی روندی که به پیدایش، رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه از آغاز سده‌ی بیستم می‌انجامد، روندی که استقرار جمهوری اسلامی در ایران با انقلاب بهمن ۵۷ آن یکی از سکانس‌های مهم و تعیین کننده‌اش را تشکیل می‌دهد، و هم زمان با فروپاشی دو بدیل سیاسی و ایدئولوژیکی جهانی یعنی «سوسیالیسم واقعاً موجود» از یک سو و ناسیونالیسم عربی از سوی دیگر، بربریتی در کشورهای موسوم به اسلامی زیر نام بنیادگرایی اسلامی، جهادگرایی (جهادیسلم) و از این دست... چون " آلترناتیوی در برابر تهاجم غرب " شکل می‌گیرد که به راستی می‌توان آن را گونه‌ای فاشیسم، فاشیسم اسلامی، نامید.

جهادگرایان اسلامی، در پی حمله‌ی نظامی قدرت‌های بزرگ به عراق و برافتادن رژیم دیکتاتوری صدام حسین و سپس با قیام مردم سوریه علیه رژیم دیکتاتوری بشار اسد و آغاز جنگ داخلی در این کشور، با درس‌گیری از نمونه‌هایی پیشین هم سنخ خود چون القاعده، با سازماندهی سیاسی، نظامی و اقتصادی خود، با تسلط بر سرزمین‌های سنی نشین هم مرز عراق و سوریه و در بستر مساعد نارضایتی عمومی مردم سنی مذهب عراق از حکومت‌های مرکزی، موفق به ایجاد دولتی کامل با منابع مالی، نظامی، نفتی و غیره می‌شود. این وضعیت مساعد برای *داعش*، البته امروز با بسیج نظامی جهانی علیه او از هر سو، می‌رود که رو به پایان رود.

داعش، چون دیگر فرقه‌های بنیادگرای اسلامی در جهان، عامل ساختگی غرب یا دیگر قدرت‌ها نیست. گرچه، ایالات متحده آمریکا، از طریق سازمان سیا، برای بیرون راندن شوروی از افغانستان، در شکل‌گیری بنیادگرایان القاعده شرکت می‌کند و در آینده نیز بنا بر منافع سیادت‌طلبانه‌ی خود دست به چنین اقداماتی خواهد زد. اما هر پدیدار اجتماعی ریشه در محیطی دارد که از آن می‌روید. *داعش* پایه در شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از فروپاشی یا افول دو رژیم دیکتاتوری بعثی، صدام و اسد، در منطقه دارد. ریشه در شرایط کشور عراقی دارد که حاکمیت شیعی آن امروز، با مماشات غرب، بخش سنی مذهب کشور را تحت سلطه، سرکوب و تبعیض قرار می‌دهد. ریشه در اوضاع جنگ داخلی در سوریه ای

دارد که دیکتاتوری اسد با بمبارانِ حتا شمیایی مخالفان و کشتار جمعی، به ویژه علیه نیروهای دموکرات جامعه - با پشتیبانی سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران، روسیه و چین چون متحدان اصلی خود - از یکسو نیروهای دموکرات را سرکوب می کند و از سوی دیگر بخش‌هایی از مردم و مبارزان این سرزمین را به دامان گروه‌های بنیادگرای اسلامی، از جمله داعش، سوق می دهد و از این وضعیت برای مشروعیت بخشیدن به موجودیت خود در مقابل خطر تروریسم بهره می‌جوید.

رشد و گسترش داعش محصول تضادها، صف بندی ها و بازی های تاکتیکی گوناگون و پیچیده در منطقه ای است که قدرت های مختلف آن چون عراق، سوریه، ترکیه، ایران، عربستان سعودی، امارات، حزب‌الله لبنان، حماس و اسرائیل از یکسو و قدرت های جهانی چون آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلیس... از سوی دیگر در رقابت با هم برای دفاع از منافع استراتژیکی خود و یا برای احراز سرکردگی، در کنار یا در برابر هم فرار می گیرند. از جمله می توان اشاره کرد به کمک های مستقیم یا غیر مستقیم عربستان سعودی و اماراتش در خلیج به داعش در مقابله با سیادت طلبی جمهوری اسلامی ایران در منطقه، به هم دستی آشکار و نهان رژیم ترکیه با داعشیان در مقابله با رشد جنبش دموکراتیک و آزادی خواهانه خلق کرد در ترکیه و سوریه و یا به دخالت‌گری سیاسی و نظامی ایران در سوریه در پشتیبانی کاملش از قصاب مردم این کشور.

جهادگرایی، افراط گرایی ارتجاعی با نقابی مذهبی است. فاشیسمی مذهبی و جهان رواست که در آن به جای "نژاد"، "کافر" می نشیند. در این گونه فاشیسم، پاک سازی دینی و قومی، مردسالاری، خشونت و کشتار جمعی، برده‌فروشی زنان، کشتار جمعی و قتل عام... به نام خلافت، جوهر و ذات سیستم را تشکیل می‌دهند.

توسعه ی بنیادگرایی اسلامی، در همه جا، گواهی انکارناپذیر بر شکست جنگ افروزی قدرت های بزرگ است. این قدرت ها، از طریق جنگ و تجاوز به مناطق مختلف جهان، بنیادگرایی را نه تنها از میان نمی برند بلکه گسترش می‌دهند. نظم ستم‌گرانه سرمایه‌داری جهانی امروزی، به ویژه در شکل فعال مایشاً کنونی اش، نمی تواند بدیلی یا راه چاره ای در مقابله با جهادگرایی و بنیادگرایی اسلامی باشد. زیرا که خود سلطه گر، کارگزار و سازمان دهنده بی عدالتی، نابرابری، استثمار، انباشت ثروت نزد اقلیتی کوچک و توسعه فقر نزد اکثریتی عظیم در جهان است. در نظم جهانی کنونی، ۱۰٪ جمعیت کره زمین ۸۶٪ منابع در جهان و ۱٪ جمعیت جهانی ۴۶٪ همین منابع را در تصاحب خود دارند. این نظم خشن و نابرابرانه، به ویژه در زمانی که چون امروز با بحران بزرگ ساختاری و اقتصادی مواجه شود، چون نمونه های گذشته ی آن در سده ی بیستم که فاجعه آفریدند، زمینه ساز فاشیسم از هر نوع آن، چه مذهبی یا غیرمذهبی، می شود.

خاورمیانه امروزه تبدیل به کانون تضادها و درگیری‌ها میان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی شده است. مبارزه برای خاورمیانه‌ای دگر، آزاد و دموکراتیک، خاورمیانه‌ای میرا از دیکتاتوری دولت - ملت‌ها، از دین‌سالاری، از بربریت جهادگرایی اسلامی، جدا از مبارزه برای جهانی دگر، میرا از توحش سلطه‌گری قدرت‌های بزرگ اقتصادی، مالی و نظامی، نیست. برای مقابله با این بربریت‌های در هم سرشته، نیروهای دموکرات و لائیک در خاورمیانه (از جمله در ایران) و فرا تر از آن در جهان، موظفند که در هم‌بستگی و هم‌سویی با هم فکر و عمل کنند، همراه با جنبش‌های اجتماعی در گوناگونی‌شان، جنبش‌هایی که همواره نقش اصلی و تعیین‌کننده را ایفا می‌کنند، در جهت تغییرات اساسی، برای آزادی، دموکراسی و رهایی از سلطه‌ها تلاش و مبارزه نمایند.

سیاست جدید حزب دموکرات کردستان ایران

این نوشته تنها به بررسی و نقد مصاحبه‌ی آقای مصطفی هجری، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران (هر جا این عنوان را حزب خواهیم خواند) با آقای آسو صالح، روزنامه‌نگار کرد مقیم سوئد، می‌پردازد. مصاحبه، به تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۹۵، در برخی رسانه‌های مجازی انتشار یافته و مضمون آن از سوی حزب تکذیب نشده است.

در بهار ۲۰۱۵ (۱۳۹۴) بخشی از بدنه حزب دموکرات کردستان ایران، از جمله پیشمرگه‌های آن، از اردوگاه‌های کردستان عراق به مناطق مرزی ایران منتقل می‌شوند. این عملیات به درگیری‌هایی با حزب کارگران کردستان (پ ک ک) و دخالت حکومت اقلیم کردستان منجر می‌شود. این سیاست جدید حزب به نام «راسان» یا «دوباره برخاستن» که همانا انجام عملیات مسلحانه در کردستان ایران است، به گفته مسئولان حزب، از کنگره پانزدهم این سازمان (حدود ۴ سال پیش) مطرح شده و از سال پیش به اجرا درآمده است. بنا به گفته‌ی همان‌ها، از سال گذشته تیم‌هایی به داخل خاک کردستان ایران اعزام شده و با مردم در تماس بوده‌اند. این اعزام نیرو به درگیری‌هایی در اشنویه، سروآباد، سفز، بانه و مهاباد در ماه‌های اخیر انجامیده است.

اصلی‌ترین پرسشی که در رابطه با این سیاست جدید حزب مطرح می‌شود و روزنامه‌نگار نیز به راستی طرح می‌کند این است که چه تغییری در سطح داخلی و منطقه‌ای و یا حتی جهانی رخ داده است که حزب به مبارزه مسلحانه روی می‌آورد؟ به عبارت دیگر چرا در این برهه از زمان؟

آقای هجری چند عامل داخلی و خارجی را ذکر می‌کنند. ابتدا چهار عامل داخلی را می‌شمارند:

- ۱- به مردم القا شده بود که گویا پس از برجام وضعیت اقتصادی و میزان بیکاری در جامعه بهتر خواهد شد، ولی این‌گونه نشد و چه بسا در مواردی نیز بدتر شد.
- ۲- انتظار این که فضای خشن امنیتی و بسته تا حدودی باز شود نیز بی‌حاصل بود.
- ۳- خشونت و سرکوب شدید مردم کرد و وضعیت اسفناک اقتصادی در کردستان ایران.
- ۴- "خواست مردم از حزب دموکرات برای اجرای برنامه‌های جدی‌تر و آمادگی آنها برای کمک به نیروی پیشمرگه."

هیچ یک از عوامل اقتصادی و سیاسی نامبرده در بندهای ۱ تا ۳ - بدتر شدن وضعیت اقتصادی و میزان بیکاری، وضعیت اسفناک اقتصادی در کردستان ایران، فضای خشن امنیتی بسته، خشونت و سرکوب شدید مردم کرد - نمی‌توانند توجیه‌کننده‌ی دست زدن به عمل مسلحانه در ایران در این برهه زمانی باشند.

اوضاع نابسامان و اسفبار اقتصادی و معیشتی مردم، رشد بیکاری، فقر و تنگدستی به‌ویژه در مورد اقشار زحمتکش و در بخش‌هایی از کشور ایران چون در کردستان... همواره در درازای سال‌های سلطه جمهوری اسلامی وجود داشته و همواره با فراز و نشیب‌هایی نیز شدت پیدا کرده‌اند. اگر اوضاع اقتصادی ایران هر چه بیشتر رو به وخامت می‌گراید، نه چون پی‌آمدِ برجام بلکه به دلیل سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی و فرا تر از آن حاکمیت استبداد، دیکتاتوری و فقدان دموکراسی به معنای مشارکت آزاد مردم و زحمتکشان در تصمیم‌گیری و سیاست‌ریزی در امور خود است. وانگهی هیچ‌گاه عامل اقتصادی، به تنهایی و یا حتی به طور عمده، برانگیزنده‌ی مردمان برای روی آوردن به اشکال قهرآمیز مقاومت و مبارزه اجتماعی نبوده است. در همین راستا نیز می‌توان به خشونت و سرکوب شدید مردم در همه‌ی نقاط ایران و از جمله کردستان اشاره کرد که همواره در این سی و هشت سال گذشته ادامه داشته است. در این مورد نیز، تشدید فضای اختناق، خشونت و سرکوب در ایران و منطقه کردستان، ویژگی این دوره از حاکمیت اسلامی نبوده است که بتوان از آن توجیهی بر اقدام مسلحانه امروز پیدا کرد.

اما عامل چهارم مورد اشاره‌ی آقای هجری از سنخ دیگری است. ایشان می‌گویند که مردم کردستان از حزب خواسته‌اند که برنامه جدی تری در پیش گیرد و اعلام آمادگی نموده‌اند که به نیروهای پیشمرگه کمک رسانند.

همه‌ی داده‌ها و بررسی‌های میدانی، در باره‌ی سطح اعتراضات و مبارزات کنونی در جامعه‌ی ایران و در کلیت آن از جمله در کردستان، حکایت از آن دارند که به رغم ناراضی‌ها و مخالفت‌های مردم در مقیاسی گسترده، از جمله و به‌ویژه در میان

کارگران و زحمتکش‌ها و بخش‌های از جامعه مدنی در نقاط مختلف کشور از جمله در کردستان ایران، به طور کلی ذهنیت مبارزاتی اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی در ایران کنونی در مرحله‌ای قرار ندارند که بتوان از رشد، گسترش و ارتقای اشکال مبارزاتی‌شان به سطح و درجه بالاتری از مقاومت و مبارزه سخن گفت. این که مردم کردستان از حزب خواسته‌اند که برنامه جدی تری را دنبال کند، که لابد منظور در این جا همان توسل به عمل مسلحانه است، و این که مردم اعلام آمادگی کرده‌اند که به پیشمرگه‌ها کمک رسانند، گفته‌ای است که ما در باره‌ی آن نمی‌توانیم از هم اکنون قضاوت کنیم. روند کمی و کیفی مبارزات مردم در ایران و از جمله در منطقه کردستان ایران در آینده نشان خواهد داد که گفته‌ی فوق تا چه اندازه ترجمان واقعیت مداخله‌گری مردم در ایران است و تا چه اندازه ترجمان ذهنیتی متوهم.

اما در این میان، آن چه که ما تنها در این جا، از دیدگاه خود، می‌توانیم در مورد شکل قهرآمیز مبارزه اجتماعی بیان کنیم، این است که جنبش‌های اجتماعی مردم، و این را تاریخ همواره نیز نشان داده است، در مراحل از رشد و گسترش خود، در فازی از پیش‌رفت خودآگاهی سیاسی، می‌توانند دست به قیام و انقلاب زنند. چون پارسیان مسلح که در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ دست به تسخیر زندان باستیل و در هم کوبیدن آن زدند، روی به قهر و سلاح آوردند. چه، بنا بر آن گفته‌ی معروف: سلاح نقد نخواهد توانست جایگزین نقد سلاح (نقد از طریق سلاح) گردد. اما اضافه می‌کند: نقد، خود نیز، می‌تواند و باید تبدیل به اسلحه، یعنی مبدل به لحظه‌ی تئوریک نفی آفریننده شود. (مارکس)

پس در نتیجه، از دیدگاه فوق، این جنبش‌های مردمی‌اند - و نه گروه‌های "پیش‌تاز" به جای مردم - که در برابر قهر دولتی دست به قهر دفاع از خود جهت براندازی نظام حاکم می‌زنند. این شکل قهرآمیز مبارزه مردمی، این مبارزه‌ی جسورانه‌ای که خود مردم، به دست خود و برای خود، آگاهانه به پیش می‌برند، این شکل و شیوه‌ی نهایی مبارزه، که مردم-فاعل-حاضر-در-میدان، در فرایند بالاروی مبارزتشان، ناگزیر، بدان روی می‌آورند، کمتر قرابت و سنخیتی با «عمل مسلحانه جدا از مردم» از نوع چریکی و یا با تئوری‌های «کانونی» و غیره دارد.

آقای هجری، در ادامه‌ی مصاحبه و در توضیح سیاست جدید حزب دو عامل خارجی را نیز ذکر می‌کنند:

۱- "کشورهای غربی نیز به این نتیجه رسیدند که اگر پس از لغو تحریم‌ها سرمایه‌ای به دست جمهوری اسلامی برسد، نه برای خدمت به مردم بلکه برای کمک به گروه‌ها و دولت‌های تروریستی منطقه و دخالت در امور داخلی کشورها از آن استفاده می‌کند."

۲- امضای توافقنامه هسته‌ای موجب شده است تا کشورهای متخاصم رژیم در منطقه در برابر تهدیدها و دخالت‌های جمهوری اسلامی ایران متحد شوند و به صورت جدی‌تر برنامه خنثی نمودن توطئه‌های رژیم را داشته باشند.

در این جا، احکامی صادر می‌شوند که به دور از واقعیت کنونی می‌باشند. امروزه، پس از برجام و در شرایطی که روزانه شاهد ورود هیئت‌های مختلف کشورهای غربی، همراه با ده ها و صدها رؤسای صنایع، کارفرمایان، پیمان‌کاران و سرمایه‌داران بزرگ و کوچک به ایران برای سرمایه‌گذاری هستیم (صرف نظر از این که تا چه حد موفق به سرمایه‌گذاری در کشور می‌شوند با اقتصادی ورشکسته، در دست پاسداران و دولتی دینی، فاسد و کلان سرمایه‌دار)، چگونه می‌توان گفت که: "کشورهای غربی [تأکید از ما] به این نتیجه رسیده‌اند که اگر سرمایه‌ای به دست جمهوری اسلامی برسد، برای کمک به گروه‌ها و دولت‌های تروریستی منطقه و دخالت در امور داخلی کشورهاست"؟ از کدامین "کشورهای غربی" سخن می‌رود که به چنین "نتیجه‌ای" رسیده‌اند؟ واقعیت کنونی این است که دولت‌های سرمایه‌داری غربی، ژاپنی، چینی و روسی... امروز، به جز اسرائیل و برخی محافل چون بخشی از جمهوری خواهان آمریکا به رهبری دونالد ترامپ، قرارداد برجام را به فال نیک گرفته‌اند و به روی توسعه روابط اقتصادی و سیاسی با جمهوری اسلامی و سرمایه‌گذاری در این کشور حساب‌هایی، هر چند تخیلی و ناپایدار، باز کرده‌اند.

هم چنین، آن جا که گفته می‌شود: "کشورهای متخاصم رژیم در منطقه در برابر تهدیدها و دخالت‌های جمهوری اسلامی ایران متحد می‌شوند و به صورت جدی‌تر برنامه خنثی نمودن توطئه‌های رژیم را دارند"، معلوم نمی‌شود که این کدام کشورهای منطقه هستند و ماهیت مخالفت‌شان چیست؟ آیا منظور عربستان سعودی است؟ اسرائیل است؟ و یا...؟ در بخش پیشین گفتیم که ماهیت تقابل قدرت‌های منطقه، همگی از روی هژمونی‌طلبی و در خدمت به حفظ رژیم‌های دیکتاتوری خود است. به عنوان نمونه، مقابله‌ی عربستان سعودی یا اسرائیل با جمهوری اسلامی نه از روی مخالفت این دو

قدرت به طور کلی با اصل برتری‌طلبی و دخالت‌گری در امور دیگر کشورهاست - زیرا که خود این قدرت‌ها نیز به همان سان اگر نه بیشتر هژمونی‌طلب و دخالت‌گرند - بلکه به قصد حاکم کردن سیادت به جای دیگری بر منطقه خاورمیانه است.

روزنامه نگار سپس به پرسش مهم دیگری در رابطه با پشتیبانان بین‌المللی حزب و کمک گرفتن از خارج می‌پردازد. او می‌پرسد: زمانی که از مبارزه مسلحانه... صحبت می‌شود، وجود حامی و پشتیبان بسیار مهم است. به این مفهوم که دولت یا یک نیروی خارجی از این مبارزه حمایت لجستیکی و مالی به عمل آورد. آیا حزب دموکرات چنین نیروی پشتیبانی دارد؟ آیا صحبت‌های سران جمهوری اسلامی در زمینه کمک برخی از کشورهای منطقه، از جمله عربستان و اسرائیل، از حزب دموکرات صحت دارد؟

آقای هجری ضمن رد ادعاهای جمهوری اسلامی مبنی بر دریافت کمک از کشورهای دیگر سه نکته مطرح می‌کنند:

- ۱- هر مبارزه آزادیخواهانه‌ای نیاز به پشتیبانی بین‌المللی دارد که در صورت ثبات و تداوم به آن می‌رسد.
- ۲- حزب در راستای افزایش تأثیر خود در معادلات منطقه‌ای قدم برداشته و می‌خواهد به این میزان از اثرگذاری برسد.
- ۳- حزب هیچ‌گاه از رابطه‌ای استقبال نمی‌کند که در ازای آن منافع و دستاوردهای بخش‌های دیگر کردستان به خطر بیافتد و یا روند دموکراسی خواهی در ایران و منطقه دچار مشکل شود.

از پاسخ داده شده به پرسش‌های فوق، به رغم این که از شفافیت و صراحت در موضع‌گیری برخوردار نیست، اما می‌توانیم چنین استنباط کنیم که بنابراین حزب دموکرات کردستان ایران، با حفظ استقلال تشکیلاتی، مالی و سیاسی خود، هر گونه همکاری با قدرت‌های سلطه‌گر چون عربستان سعودی، اسرائیل، دولت آمریکا... را رد می‌کند. هر گونه کمک‌گیری از آنان را رد می‌کند. چه، به راستی، رابطه با این قدرت‌ها همانا رابطه با سلطه‌گرانی است که "با روند دموکراسی‌خواهی" در ایران منافات دارد.

در همین راستا، "پشتیبانی بین‌المللی" را نیز باید از کلامی عام خارج کرد و به صورت مشخص تبیین کرد. "پشتیبانی بین‌المللی" به معنای پشتیبانی مردمان کشورها و نه دولت‌هاست. به معنای پشتیبانی نیروهای مترقی و دموکراتیک این کشورهاست. به معنای همبستگی جامعه مدنی، سندیکاها و احزاب مترقی کشورهاست و نه، به یقین، "پشتیبانی" قدرت‌های سلطه‌گر که همواره اسارت‌بار اند.

همچنین، "تأثیر گذاری در معادلات منطقه‌ای" را نیز باید تبیین کرد. بی‌شک، آن را نباید به معنای شرکت و مشارکت در معاملات قدرت‌های جهانی و دیکتاتورهای منطقه برای سلطه‌گری دانست.

حزب دموکرات کردستان ایران، چون یکی از با سابقه‌ترین احزاب سیاسی مترقی ایران، با تجربه‌ای دراز و تاریخی گران قدر، خوب می‌داند که در تبیین آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی سازمان‌ها و احزاب سیاسی در درازای تاریخ ایران، از مشروطه تا کنون، یکی از ملاک‌های تعیین‌کننده و گذشت‌ناپذیر، در نزد مردم ایران، همانا عدم وابستگی به خارج و استقلال کامل سازمان‌ها و احزاب از قدرت‌ها و دولت‌های خارجی است، اتکاً تام و تمام، از هر لحاظ، به نیروی لایزال مردم ایران است.